

در باب روندهای تطوّر سفال‌گری در قلعه‌خان بجنورد

وحید عسکریپور

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی پیش از تاریخ دانشگاه تهران

عمران گاراژیان

استادیار دانشگاه نیشابور

(از ص ۱۰۷ تا ص ۱۳۱)

چکیده:

در این مقاله در بستر شرح نظریات معطوف به تطوّر فرهنگی در انسان‌شناسی و باستان‌شناسی و ارائه تاریخچه مختصری برای این نظریات، سیر تطوّر سفال‌گری در لایه‌های مربوط به دوران پیش از تاریخ قلعه‌خان مورد بررسی و مذاقه قرار می‌گیرد. با به‌آزمون گذاشتن متغیرهای مختلف سفال‌گری چنین بحث خواهد شد که هرچند تطوّرگرایی فرهنگی قادر است خط سیر دگرگونی‌های در زمانی را بر روی مواد فرهنگی، توصیف و تا حدی تبیین کند، با این حال، بررسی جامع این تطورات، بدون در نظر گرفتن زیست‌بوم (شامل زمین‌سیما، سازمان اجتماعی، مناسبات اجتماعی درونی و برونی، مناسبات با دیگر محتویات محیطی و نحوه تعامل با محیط زیست) امکان‌پذیر نبوده و تفاسیر واقع‌نمایی را به‌دست نمی‌دهند. از میان سنجش‌های متنوع آماری بحث می‌شود که تطوّر سفال‌گری در قلعه‌خان هرچند رو به پیچیدگی و گستردگی می‌گذارد، اما این به‌معنای تکامل فناورانه آن نیست؛ سفالینه‌ها در طول زمان تنها تغییر با از صورتی به‌صورتی دیگر، خود را با زیست‌بوم خویش منطبق می‌ساخته‌اند.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسی تطوّر، تطوّر فرهنگی، سفال‌گری، قلعه‌خان.

مقدمه:

تطور در زیست‌شناسی، عبارت است از فرایندی پیچیده که از طریق آن، خصوصیات اندام‌واره‌های زنده در طی نسل‌های بسیار همراه با انتقال ویژگی‌ها از نسلی به نسلی دیگر دگرگون می‌شود. آناکسیمندر، فیلسوف یونانی قرن پنجم پیش از میلاد را نخستین تطورگرا می‌دانند. به باور او انسان‌ها از موجودات ماهی‌مانند آبی‌زی‌تطور یافته‌اند که به محض یافتن توانایی برای باقی ماندن در خشکی از آب خارج شده‌اند. امپدوکلس معتقد بود که انسان‌ها و جانوران به شکل افرادی کامل سر بر نیآورده‌اند، بلکه به صورت قسمت‌های گونه‌گون بدن پدیدار شدند و به شکلی تصادفی با هم ترکیب شده و مخلوقاتی عجیب و خیالی را صورت بخشیده‌اند. برخی از این مخلوقات که قادر به تولید مثل نبودند، منقرض و دیگران باقی ماندند. ارسطو صورت‌های زندگی را کیفیاتی می‌دید که از سطوح پایین به سطوح بالاتر پیشرفت می‌کردند.

پس از پایداری بلندمدت انگاره‌های دینی و فلسفی، ثبات مخلوقات الهی در طبیعت و تکامل انسان به سمت تعالی به عنوان مخلوق برتر، در قرن نوزدهم، لامارک نخستین کسی بود که معتقد بود گونه‌ها در طول زمان دگرگون می‌شوند. تطورگرایی با داروین و نظریه انتخاب طبیعی او به بلوغ خویش می‌رسد. مطالعات او نشان داد که بسیاری از صورت‌های زندگی، بسته به اقتضات محیط زندگی خود، دگرگونی‌های خاصی را پشت سر گذاشته و می‌گذارند.

در کنار تطور زیست‌شناختی، رویکردی دیگر نیز در قرن نوزدهم تقویت شد که به تطور فرهنگی شهرت یافت. در این رویکرد که اسپنسر یکی از اصلی‌ترین پیشروان آن محسوب می‌شود زندگی انسان‌ها در مسیری رو به پیش قرار داشته و الزاماً به سمت تکامل گام برمی‌دارد. مورگان و طبقه‌بندی او از جوامع انسانی بر مبنای نوع دست‌افزارهایشان، پیروان قرن بیستمی و انسان‌شناس وی چون سرویس و ارل، انگلس و طبقاتی شدن اجتماعات انسانی که توسط او پیگیری شد، و چایلد و انقلاب‌های کشاورزی و شهرنشینی‌اش از جمله فعالان این رویکرد بوده‌اند که نقش انسان و اجتماع را در دگرگونی انسان‌ها بسیار برجسته ساخته و به نقش عوامل بیرونی و محیطی بهایی اندک می‌دادند.

نخستین نشانه‌های ورود تطورگرایی در باستان‌شناسی نیز از دل تطورگرایی فرهنگی سربرآورد که بیشتر مورد توجه انسان‌شناسان بود. با این حال، باستان‌شناسان نو با تأکید بیشتر بر زیست‌بوم و نظریه سیستم‌ها نقش تطور زیستی را در دگرگونی فرهنگ‌ها بسیار اساسی دانستند؛ تا جایی که مدعی شدند فرهنگ، خود وسیله‌ای برای انطباق انسان‌ها با زیست‌بومشان است. در این زمان، باستان‌شناسان نو تطورگرا فرهنگ مادی را امتداد انطباق موجود انسانی با زیست‌بوم در نظر آورده و تطور در آن را به منزله تطور در سیستم‌های انسانی قلمداد کردند. این گروه حتی اصول اساسی تطور داروینی را چون وراثت، جهش، اصلاح و انتخاب طبیعی، در مورد دست‌افزارها نیز قابل اطلاق دانسته و استدلال‌شان این بوده که همان‌طور که یک زیست‌شناس در هنگام مطالعه تطور در پرندگان، لانه‌های آن‌ها را نیز مطالعه می‌کند، باستان‌شناسان نیز بایستی مواد فرهنگی را

به‌منزله بخشی از تطوّر انسانی در نظر آورده و در این چارچوب بینگارند.

پیشرفت در تاریخ‌گذاری مطلق محوطه‌های پیش از تاریخی به‌ویژه محوطه‌های چند دوره منجر به تقویت رویکردهای تطوّر‌گرایانه در باستان‌شناسی شد. این امر، مهار دقیق توالی‌های در زمانی و هم‌زمانی را بیش از پیش، میسر ساخت و مشاهده تطوّر در مواد فرهنگی را با دقت و ظرافت بیشتر امکان‌پذیر نمود.

بررسی سیر تطوّر سفالینه‌های پیش از تاریخی، از هنگام نمایانی نخستین‌شان در میان داده‌های باستان‌شناختی از جمله مواردی است که در این رویکرد می‌توان بدان دامن زد. مسائل متعددی را در این زمینه می‌توان مطرح ساخت. چگونگی پیشرفت‌های فنی در میان جوامع انسانی و علل آن‌ها، ارتباط پیشرفت در مواد فرهنگی با محیط اجتماعی، نقش دگرگونی در تعاملات انسان‌های یک اجتماع پیش از تاریخی در دگرگونی‌های فنی و میزان دگرگونی‌ها و تداوم‌ها در یک خط‌سیر تطوّر از جمله این مسایل هستند. اصلی‌ترین پرسشی که در این مقاله مطرح می‌شود این است که آیا تطوّر سفال‌گری در محوطه قلعه‌خان بجنورد امری خودمختار بوده یا وابسته به شرایط دیگر است؟ در کنار این، پرسش‌ها دیگری نیز سر برون می‌آورند که البته در جای خود از ارزش بالایی برخوردارند: آیا این تطوّر، نشانه پیشرفت و رو به کمال گذاشتن سفال‌گری است یا صرفاً تغییر شکل‌دهی آن برای انطباق با شرایط بافتی نوین؟ و آیا اساساً پیچیده شدن سفال‌گری در قلعه‌خان را که در میان داده‌های باستان‌شناختی کاملاً مشهود است می‌توان نشانه رو به کمال گذاشتن آن دانست؟؛ ارتباط میان پیچیدگی و پیشرفت چگونه است؟

در اینجا فرض بر این است که سفال‌گری در پیش از تاریخ قلعه‌خان با قرارگیری در وضعیت‌های بوم‌شناختی متعدد، صورت‌های متفاوتی را به خود گرفته، به‌طوری که هرگز نمی‌توان شکافی بنیادین را میان هیچ‌یک از دوره‌های سفال‌گری آن تشخیص داد. همچنین با اتخاذ چارچوب فکری تطوّر‌گرایی بوم‌شناختی می‌توان خط سیر سفال‌گری را در قلعه‌خان با تیزبینی بیشتری پی گرفت و به جای دامن زدن به فرضیاتی چون ورود اقوام نوین با فنون مختص به خود بر مبنای مشاهدات غیر دقیق، از طریق محاسبه جزئی‌نگرانه داده‌ها، علل و عوامل درون بومی و وابسته به زمین‌سیمای کلی این محوطه را برای تطوّر سفال‌گری آن پیشنهاد کرد.

قلعه‌خان در یک نگاه:

تپه قلعه‌خان در روستایی به همین نام در پنج کیلومتری شهر آشخانه، مرکز بخش مانه و سملقان ۶۳ کیلومتری شمال غرب شهر بجنورد، مرکز استان خراسان شمالی و در کمتر از ۵۰ کیلومتری حد شرقی پارک ملی گلستان در دره‌ای میان کوهی و دور از نفوذ آب و هوای بیابانی در شمال شرق فلات ایران واقع شده است. طی انجام لایه‌نگاری در نیمه اول سال ۱۳۸۵، داده‌های لایه‌های مس و سنگ و مفرغ از دو گمانه لایه‌نگاری در غرب و شرق تپه به‌دست آمد. موقعیت گمانه‌ها به‌گونه‌ای تعبیه شده است که می‌توان اطلاعات حاصل از آن را به کل تپه در دوره‌های یادشده تعمیم داد. تپه قلعه‌خان در دشتی واقع است که از سه سو با کوه

محصور شده و در قسمت غربی نیز به جنگل‌های انبوه گرگان ختم می‌شود. همین موقعیت جغرافیایی، ورود به داخل دشت و خروج از آن را تا حدود زیادی دشوار ساخته است. اولین فصل کاوش در این تپه به منظور لایه‌نگاری و گاهنگاری آن در بهار ۱۳۸۵ به سرپرستی عمران گاراژیان، صورت گرفت. در این فصل از کاوش تپه گمانه آزمایش و چهارگمانه لایه‌نگاری در محوطه تأسیس شد. از خاک بکر تا سطح تپه، ۵۷ لایه شناسایی شد. این تعداد لایه با توجه به روش ویژه‌ای به دست آمد که در این کاوش به کار رفت. بدین ترتیب که روش‌های لایه‌نگاری متری و بافتی با هم ترکیب شده و کوچک‌ترین رگه‌های دارای ویژگی‌های متمایز نیز یک لایه قلمداد شد. پس از پایان حفاری نیز داده‌ها که براساس عمقشان از هم تفکیک شده بودند با لایه‌های موجود در دیواره گمانه‌ها تطبیق داده شده و بدین ترتیب شماره دوره خوردند. در مجموع، ۷ فاز زیرین بدست آمده از گمانه‌های این محوطه دوران پیش از تاریخی تعلق دارد: لایه‌های ۱ تا ۱۵ به فاز I مربوط بوده و نوسنگی است؛ لایه‌های ۱۶ تا ۲۵ به فاز II ارتباط داشته و باز هم نوسنگی است؛ لایه‌های ۲۶ تا ۳۹ به فاز III تعلق داشته و به دوره مس و سنگ محوطه مربوط می‌شود؛ لایه‌های ۴۰ تا ۴۴، فاز IV را تشکیل داده و عصر مفرغ آغازین را شامل می‌شود؛ و لایه‌های ۴۵ تا ۴۹ نیز به عصر مفرغ میانی تا پایانی مربوط می‌شوند.

روش‌شناسی و جهت‌گیری در پژوهش حاضر

نظریه‌هایی پیرامون دگرگونی و تطوّر در داده‌های باستان‌شناختی:

نشان دادن دگرگونی‌های تطوّر شواهد باستان‌شناختی، در میان باستان‌شناسان رواج فراوانی دارد. هرچه باشد، پیگیری روندهای در زمانی فرهنگ‌های انسانی، یکی از اصلی‌ترین بنیان‌های باستان‌شناسی را تشکیل می‌دهد. همچنین مطالعه تفاوت‌ها، شباهت‌ها و تحلیل دگرگونی‌های زمانی شواهد باستان‌شناختی، نقشی محوری را در باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی ایفا می‌کند. در این رویکرد هر محوطه باستانی و هر یک از فازهای آن به عنوان یک واحد مطالعاتی مجزا در نظر گرفته می‌شود که برای ترسیم روندهای انتشار فرهنگی با یکدیگر مقایسه می‌شدند. باستان‌شناسان نو نیز همین روندهای زمانی را به گونه‌ای عالمانه‌تر مورد مطالعه قرار دادند. برای آن‌ها هر واحد مطالعاتی، دیگر یک فاز از یک محوطه باستانی نبود، بلکه نظامی بود متشکل از خرده‌نظام‌های درهم‌تنیده یک زیست‌بوم که پیوندها و ارتباط‌های ناگسستی با هم داشته و هر یک بر دیگری اثر می‌گذاشتند. این باستان‌شناسان اتفاقاً «روندگرا» نام گرفتند؛ عالمانی که در پی درک و توصیف روندهای زمانی - مکانی انطباق انسان با زیست‌بوم‌شان بودند (Preucel and Hodder, 1996). پیشرفت در تاریخ‌گذاری دقیق، به خصوص در محوطه‌های چندلایه، «گذشته‌ای بسیار پویا را در اختیار گذاشت» (Murray, 2002:52). بدین ترتیب، امکان ترسیم تصویری منظم‌تر از دگرگونی تدریجی و جایگزینی فرهنگی فراهم شد. از سوی دیگر، این پیشرفت فنی نقصان فهم ما را از پراکنش محوطه‌ها، سرچشمه نوآوری‌های فرهنگی متفاوت و تاریخ‌های جزئی‌نگرتر جایگزینی فرهنگی در یک منطقه خاص نمایان ساخت (Ibid). با این حال، روندگراها

بر جنبه‌های بیرونی، پای فشرده و عوامل خارجی مؤثر بر انطباق انسان را مورد توجه قرار دادند. در نظر آن‌ها فرهنگ، ابزاری برای انطباق در اختیار انسان قرار می‌داد که او را به‌کل از سایر موجودات متمایز می‌کرد. از دهه ۱۹۸۰ به این‌سو برخی باستان‌شناسان با به‌وام گرفتن مفاهیم تطوّر زیست‌شناختی چون وراثت، جهش و انتخاب طبیعی، بار دیگر قدم در راه وارد ساختن مفاهیم داروینی به مطالعات باستان‌شناختی گذاشتند. آن‌ها فرهنگ و عناصر فرهنگی (همچون مواد فرهنگی) را نیز موضوع تطوّر زیستی زیست‌بوم قرار دادند. در باستان‌شناسی نوتطوّر این عده، مواد فرهنگی نیز مانند هر جاننداری در طول زمان در اثر همان قوانین تطوّر دگرگون می‌شوند که هر جاننداری. استدلال آن‌ها این بوده است که چون انسان از تطوّر زیست‌شناختی اثر می‌پذیرد و دست‌افزارها نیز محصول انسان‌ها هستند، در نتیجه، آن‌ها نیز از همان قوانین تطوّر پیروی می‌کنند که سازندگان‌شان (O'Brien and Lyman, 2004; Lyman and O'Brien, 2001; Spencer, 1990; 1997; Shennan, 2002). بعضی از آن‌ها نیز اصطلاح «توارث همراه با اصلاح»^۱ را مستقیماً از متون داروین گرفته و بر تن دست‌افزارها کردند (Shennan, 2000). دقت در این نکته ضروری است که همه این‌ها پس از پیشرفت در تاریخ‌گذاری‌های مطلق، امکان وجود یافته‌اند.

باستان‌شناسی نوتطوّر از آن‌جا در این یکی دو دهه اخیر خواهان داشته که به‌زعم خود توانسته عالمانه (scientific) بودن این رویکرد را تا حد بسیار زیادی تقویت کند. کسانی از بطن همین رویکرد چنین بیان می‌کنند که تبیین، از ویژگی‌هایی است که آن‌ها در اختیار دارند و الگوهای تطوّر داروینی این اجازه را می‌دهد تا دگرگونی‌های شواهد باستان‌شناختی تبیین شوند. آن‌ها همچنین بر این امر پافشاری می‌کنند که از آنجا که شواهد باستان‌شناختی، فراورده‌هایی از کنش‌وران انسانی هستند، کارشان نوعی پیگیری روند تاریخی نیز هست. بدین معنا که قادرند برهم‌کنش‌های انسانی را در زیست‌بوم‌شان در طول زمان ردیابی و تبیین کنند و دگرگونی‌های به‌وقوع پیوسته در آن‌ها را شرح دهند (O'Brien and Lyman, 2004). البته تاریخ در نزد این افراد یک خط سیر گاه‌نگاشتی ساده، نه؛ که تبیین علل و عوامل تطوّر و دگرگونی‌ها است؛ درست به همان ترتیب که زیست‌شناسان به تبیین علل و عوامل دگرگونی در زیست‌بوم اشتغال دارند. با این حال این رویکرد به شیوه‌های گونه‌گون مورد نقد قرار گرفته است. از جمله نقدهای جدی که بر آن وارد ساخته‌اند این است که ماهیت مواد فرهنگی را نمی‌توان جمعیتی دانست که خصوصیات تطوّر زیستی بر ایشان قابل حمل باشد؛ حتی اگر فراورده‌های رفتارهای زیستی موجودی زنده به نام انسان باشند (Gabora, 2006). هرچه باشد او از نیرویی برخوردار است که دیگر جانداران از آن بی‌بهره‌اند؛ فرهنگی که زبان، اندیشه و تصویرگری را دربرمی‌گیرد. به‌زعم منتقدان این جنبه انسانی روند تطوّر متمایزی را می‌طلبد.

عده‌ای نیز که «پساروندگرا» نام گرفته‌اند جریان تطوّر را نه در رابطه با شرایط بیرونی، که در پیوند با وضعیت‌های درونی اجتماع‌های انسانی مشاهده می‌کنند. برای آن‌ها ساختار اجتماعی بر نظام طبیعی و کنش

اجتماعی بر رفتار فرهنگی رجحان دارد (Shanks and Tilley, 1987). برای این جریان، ایدئولوژی و قدرت درون اجتماعی به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در تطورات زمانی انسان در نظر گرفته می‌شوند.

سفال‌گری قلعه‌خان در گذر زمان:

پژوهش در باب سیر تطوری سفال‌سازی در لایه‌های پیش از تاریخی محوطه قلعه‌خان بجنورد ما را قادر ساخت تا به‌شکلی ملموس و مبتنی بر بافت‌های باستان‌شناختی، بار دیگر بحث تطوری این اثر فرهنگی را در طول زمان دنبال کنیم. در این جا نیز انجام تاریخ‌گذاری دقیق از لایه‌های پیش از تاریخی، برای مشاهده این تطوری و پیگیری جزئیات آن بسیار راه‌گشا واقع شده است. این یک اصل است که فرم و شکل سفالینه‌ها ارتباطی کامل با کاربردشان دارند (Dunnell, 1978). از این رو ظهور فرم‌های جدید می‌تواند نشانه‌ای از پیدایش کنش‌ها و منش‌های نوین در اجتماع سازنده‌شان باشد. از همین رو نیز پیگیری تطورات سفالی از دیدگاه فرم و صورت آن‌ها می‌تواند جنبه‌هایی را درباره تطورات اجتماعی اجتماعات باستانی بر ما نمایان کند. با توجه به این چارچوب فکری تنها آن دسته از قطعات سفالین گزینش شده‌اند که بازمانده شکل و فرم ظروف سفالین بودند. همه داده‌ها در این مطالعه، به لبه ظروف مربوط می‌شود. با توجه به متغیرها و برای پرهیز از خطا، نمونه‌های مربوط به کف در این مطالعه وارد نشده‌اند. هرچند تعداد نمونه‌ها کمتر از آن است که بتوان به‌طور کامل بر آن‌ها اتکا کرد (۱۰۷ قطعه)، با این حال با توجه به مشخص بودن لایه‌ها و توالی گاه‌نگاشتی محوطه و بر مبنای تفاوت‌های دقیق و قابل اندازه‌گیری موجود در میان‌شان، می‌توانند ملاک و معیاری را برای آزمون‌های بعدی فراهم کنند.

در این جا سه دسته متغیر مورد بررسی قرار گرفته‌اند که هر یک نیز از چند زیر متغیر تشکیل شده‌اند. این متغیرها به ترتیب عبارتند از:

الف - فن ساخت؛ شیوه ساخت، رنگ خمیره، خمیرمایه، پرداخت‌های سطحی.

ب - شکل و صورت؛ قطر لبه، حالت لبه، شکل کلی ظرف.

پ - سبک و تزئینات.

هر یک از این متغیرها به‌طور جداگانه، اندازه‌گیری و نسبت‌شان با یکدیگر مورد سنجش قرار گرفته است. با این حال، نکته قابل توجه در مورد مطالعه حاضر، این است که در آن، تنها به فرایندهای زمانی یک محوطه واحد پرداخته شده است. می‌خواستیم به‌شکلی جزئی‌نگر نرخ دگرگونی‌ها و تداوم‌ها، تک خطی یا چند خطی بودن و ممتد یا غیر ممتد بودن آن‌ها را در یک توالی گاه‌نگاشتی مشخص به آزمون گذاریم. اما یکی دیگر از جنبه‌های پژوهش در محوطه‌های باستانی، سنجش میزان ارتباط آن‌ها با محوطه‌ها و زیست‌بوم‌های هم‌جوارشان است. در پژوهش حاضر به این موضوع پرداخته نشده است، با این حال می‌توان آن را به عنوان بخشی مکمل در نظر آورده و برای تکمیل این نوشتار به کار بست. ضمن اینکه پژوهش‌های آینده قلعه‌خان

علاوه بر سفالگری، دیگر جنبه‌های فرهنگی را نیز، از جمله معماری بایستی در یک روند تطوّر قرار داده و در نهایت با گردهم‌آوردن تمامی این جنبه‌ها، تصویری واقعی‌تر، از روندهای تطوّر این محوطه، به‌ویژه تا پایان عصر مفرغ، به‌دست دهند.

تحلیل داده‌ها:

فن ساخت:

متغیر فن ساخت، به مواد خام، رنگ خمیره، شیوه ساخت و پرداخت ظرف‌های سفالین اختصاص دارد و زیر متغیرهای آن عبارت‌اند از: شیوه ساخت (چرخ یا دست‌ساز)؛ رنگ خمیره؛ خمیرمایه؛ پرداخت سطح. همه ظرف‌های سفالین فاز I دست‌ساز هستند. رنگ خمیره بیشتر آن‌ها قرمز است (۱۲ نمونه). پنج نمونه، دارای رنگ نخودی و یک نمونه نیز خاکستری است. خمیرمایه ترکیبی (آلی و کانی) در این فاز بیشتر است (۱۰ نمونه). البته ۹ نمونه نیز تنها دارای خمیرمایه گیاهی است. ظرف‌های این فاز، فاقد سطح صیقلی هستند. همچنین شانزده نمونه دارای پوشش هستند که از این میان، ۹ نمونه پوشش غلیظ و ۷ نمونه پوشش متوسط دارند و ۶ نمونه نیز فاقد پوشش هستند.

همه ظرف‌های سفالین فاز II نیز دست‌ساز هستند. رنگ خمیرمایه بیشتر آن‌ها قرمز است (سیزده نمونه) و تنها چهار نمونه به رنگ نخودی هستند. در این فاز، تعداد نمونه‌های دارای خمیرمایه ترکیبی زیاد شده (یازده نمونه) و به همان میزان از تعداد نمونه‌های دارای خمیرمایه گیاهی کم شده است (هفت نمونه).

هجده نمونه این مجموعه دارای پوشش هستند. تعداد پوشش متوسط در این فاز نسبت به فاز قبل افزایش دارد (یازده نمونه). همچنین در این فاز یک نمونه نیز دارای پوشش رقیق است. از تعداد نمونه‌های بدون پوشش در این فاز نسبت به فاز قبل، کاسته شده است (سه نمونه).

در فاز III نیز همه سفالینه‌ها دست‌ساز هستند. در این فاز به جز یک نمونه نخودی‌رنگ و یک نمونه خاکستری، همه نمونه‌ها دارای خمیره قرمز هستند (بیست و دو نمونه). همچنین خمیرمایه سفالینه‌های این فاز نیز به شدت دگرگون شده‌اند. به جز یک نمونه دارای خمیرمایه گیاهی و سه نمونه دارای خمیرمایه ترکیبی، دیگر نمونه‌ها تنها از خمیرمایه کانی برخوردارند (نوزده نمونه). دگرگونی دیگر این فاز، نمایان شدن ظرف‌های دارای سطح‌های صیقلی در مجموعه است (دوازده نمونه). این دگرگونی، قابل توجه است. در این فاز به جز یک نمونه، دیگر نمونه‌ها پوشش دارند. دگرگونی به‌وجود آمده در پوشش سفالینه‌های این دوره نسبت به فاز پیشین، زیاد شدن نمونه‌های دارای پوشش رقیق است (هشت نمونه)، درحالی‌که پوشش متوسط همچنان در بیش‌تر نمونه‌ها (نه مورد) دیده می‌شود.

نخستین شواهد استفاده از چرخ، در ساخت ظرف‌های سفالی در مجموعه متعلق به فاز IV دیده می‌شود (دو نمونه)؛ هرچند شیوه ساخت دو نمونه این مجموعه نیز نامعلوم است. علاوه بر این، دگرگونی‌های

چشمگیر دیگری نیز در زیر متغیرهای این فاز نسبت به فازهای قبل دیده می‌شود. در این فاز برای نخستین بار سفالینه‌های دارای خمیره خاکستری از فراوانی مطلق برخوردار می‌شوند (سبزه نمونه)، هر چند ساخت سفالینه‌های با خمیره قرمز همچنان ادامه دارد (پنج نمونه). خمیرمایه بیشتر نمونه‌های این مجموعه نیز کانی است (شانزده نمونه). دو نمونه نیز دارای خمیرمایه ترکیبی و یازده نمونه دیگر صیقلی هستند. اما در این مجموعه برای نخستین بار، همه نمونه‌ها دارای پوشش هستند. با این حال دگرگونی جالبی در نوع پوشش نمونه‌ها رخ داده است؛ در این فاز برخلاف فازهای پیشین، تعداد نمونه‌های دارای پوشش غلیظ به یکباره افزایش یافته و بیشترین مجموعه را شامل می‌شود (دوازده نمونه). چهار نمونه دارای پوشش متوسط و دو نمونه هم دارای پوشش رقیق می‌باشند.

در فاز V نیز دو نمونه چرخ‌ساز در مجموعه به چشم می‌خورد. جالب اینکه در این فاز، یکبار دیگر، نمونه‌های دارای خمیره قرمز از دیگر نمونه‌ها بیشتر می‌شوند (یازده نمونه). ده نمونه نیز دارای خمیره خاکستری هستند. همچنین در این فاز، تعداد نمونه‌های دارای خمیرمایه ترکیبی نیز یکبار دیگر افزایش پیدا می‌کند (دوازده نمونه). در حالی که نه مورد، دارای خمیرمایه کانی هستند. دگرگونی دیگر این فاز، کاهش شدید تعداد سفالینه‌های صیقلی است که تعدادشان به سه نمونه کاسته می‌شود. همچنین برای نخستین بار، تعداد نمونه‌های بدون پوشش از دیگر نمونه‌ها بیش‌تر می‌شود (هشت مورد). شش نمونه نیز دارای پوشش غلیظ، شش مورد دارای پوشش متوسط و سه مورد نیز دارای پوشش رقیق هستند.

- شکل و صورت:

یکی دیگر از متغیرهای بررسی شده در این پژوهش، شکل و صورت سفالینه‌هاست. در مورد اهمیت پرداختن به این متغیر از منظر تفسیری در بخش‌های پسین نکاتی خواهد آمد. در اینجا به نتیجه‌های حاصل از بررسی شکل و صورت سفالینه‌ها اشاره می‌شود. زیرمتغیرهای این متغیر عبارتند از: الف) قطر؛ ب) حالت لبه؛ پ) شکل کلی ظرف.

بیشتر سفالینه‌های فاز I، دارای قطر لبه‌ای معادل ده تا بیست میلی‌متر هستند (هجده مورد). تنها یک ظرف سفالین این فاز از قطری معادل پنج تا ده میلی‌متر برخوردار بوده و سه مورد نیز دارای قطرهای لبه میان ۲۰ تا ۲۵ میلی‌متر هستند. یازده مورد این ظرف‌ها از دهانه ایستاده برخوردار و دهانه بقیه آن‌ها به داخل برگشته است. به جز یکی از ظرف‌ها که خمیره است، دیگران، کاسه‌های ساده یا زاویه‌دار هستند.

دگرگونی‌هایی جزئی نسبت به فاز پیشین در میان داده‌های سفالی فاز II مشاهده می‌شود. در این فاز، قطر لبه ظرف‌ها بزرگ‌تر می‌شود. هشت مورد از نمونه‌های متعلق به این فاز، دارای قطر لبه‌ای میان ۲۰ تا ۲۵ میلی‌متر است، در حالی که دوازده مورد آن‌ها از قطر لبه‌ای میان ۱۰ تا ۲۰ میلی‌متر برخوردارند. همچنین تنها یک نمونه دارای قطر لبه‌ای میان پنج تا ده میلی‌متر است. در این فاز، لبه بعضی از ظروف به خارج برگشته

است (پنج نمونه). از تعداد ظروف دارای لبه به داخل برگشته تا میزان قابل توجهی کم می‌شود (سه نمونه) و این ظروف تا پایان فاز سوم نیز در همین وضعیت قرار دارند. ظرف‌های با لبه ایستاده در این فاز نیز دارای فراوانی مطلق هستند (سیزده نمونه). کاسه‌های معمولی، کاسه‌های دارای بدنه محدب و کاسه‌های زاویه‌دار، ظرف‌های مربوط به این دوره را تشکیل می‌دهند.

در فاز دوم، از لحاظ اندازه قطر دهانه، شاهد یک دگرگونی هستیم. در میان نمونه‌های این فاز، قطر دهانه بیشتر ظرف‌ها میان ده تا پانزده میلی‌متر است که اندازه‌ای متوسط متمایل به کوچک را نشان می‌دهد (سیزده نمونه). همچنین نمونه‌های دارای قطر دهانه میان پنج تا ده میلی‌متر نیز در این فاز نسبت به فازهای پیشین افزایش می‌یابند (سه نمونه) در حالی که ظرف‌های با قطرهای میان ۱۵ تا ۲۵ میلی‌متر نسبت به دو فاز پیشین کاهش پیدا کرده‌اند (روی هم نه ظرف). در این فاز نیز ظرف‌های با لبه ایستاده از فراوانی مطلق برخوردارند (شانزده نمونه) در صورتی که ظرف‌های با لبه به داخل برگشته (شش نمونه) و به خارج برگشته (دو نمونه) در اقلیت هستند. گونه‌های ظرف‌های این دوره چندان دگرگونی نیافته و همچنان انواع مختلفی از کاسه‌ها را شامل می‌شوند.

روند دگرگونی‌ها در فاز سوم نیز ادامه دارد. با این حال در این فاز، کانون اصلی این دگرگونی‌ها زیرمتغیر گونه ظرف‌هاست. در این فاز، ظرف‌های با قطر دهانه میان پانزده تا بیست میلی‌متر از فراوانی برخوردارند (یازده نمونه). دیگر نمونه‌ها دارای قطر دهانه میان ده تا پانزده میلی‌متر (شش نمونه) یا پنج تا ده میلی‌متر (یک نمونه) هستند. در این فاز نیز بیش‌تر ظرف‌ها دارای لبه ایستاده می‌باشند (نه نمونه). با این حال این گونه ظرف‌ها دیگر دارای فراوانی مطلق نیستند. تعداد ظرف‌های با لبه به خارج برگشته (پنج نمونه) بیشتر از ظرف‌های با لبه به داخل برگشته (چهار نمونه) است. اما در مورد کانون اصلی دگرگونی‌ها باید به افزوده شدن فرم‌های سفالی جدید در میان نمونه‌های این فاز اشاره کرد. در این فاز علاوه بر انواع کاسه‌ها و ظرف‌های زاویه‌دار، ظرف‌های جامی‌شکل، لیوانی‌شکل و دیگری شکل هم نمایان می‌شوند (گونه سوم به آشپزخانه‌ای معروف است). در واقع این فاز، سرآغاز گونه‌گونی در ظرف‌های سفالین محوطه قلعه‌خان است.

در فاز بعد (IV) نیز هر سه زیرمتغیر دچار دگرگونی‌های جالب توجهی می‌شوند. در این فاز، ظرف‌های با قطرهای میان پانزده تا بیست میلی‌متر هم‌چنان از فراوانی برخوردارند (ده نمونه). ظرف‌های دارای قطرهای میان ده تا پانزده میلی‌متر نیز در این مجموعه فراوانی دارند (هشت نمونه). اما نکته مهم در این باره نمایان شدن بی‌سابقه ظرف‌های با دهانه دارای اندازه قطر بالای ۲۵ میلی‌متر در این مجموعه است (سه نمونه). این دگرگونی از لحاظ بزرگی ظرف‌ها و کاربردهای متفاوت آنها نسبت به ظرف‌های فازهای پیشین از اهمیت برخوردار است. در این فاز همچنین برای نخستین بار تعداد ظرف‌های با لبه به داخل برگشته از دیگر ظروف بیش‌تر می‌شود (یازده مورد). بعد از آن ظرف‌های با دهانه ایستاده (هفت نمونه) و دهانه به خارج برگشته (چهار نمونه) قرار دارند. دگرگونی جالب توجه دیگر این فاز به فرم سفالینه‌ها مربوط می‌شود. در این فاز

برای نخستین بار ظرف‌های پایه‌دار، لوله‌دار و دسته‌دار در مجموعه نمایان می‌شوند. این عناصر در میان سفالینه‌های فازهای پیشین قلعه‌خان دیده نشده‌اند.

– نقش‌های روی سفال:

در مجموع، نقش‌های ۵۸ قطعه سفال منقوش متعلق به چهار فاز آغازین این محوطه باستانی مطالعه شد. گونه‌های مختلف نقش‌ها نیز تفاوت‌های موجود میان این چهار فاز را تأیید می‌کنند. تنها عناصری که در میان نقش‌های هر چهار فاز دیده می‌شوند خط‌های افقی، عمودی و مورب هستند. همان‌طور که در جدول نیز قابل مشاهده است، «خط عمودی مارپیچ»، «نوار عمودی پر شده با خانه‌های لوزی»، «نقش چهارخانه‌ای» و «خطوط موازی مورب چپ به راست» تنها در میان قطعات سفالین فاز I مشاهده می‌شوند. همان‌طور که پیش از این نیز ذکر شده، فاز II دارای فاصله زمانی چندانی نسبت به فاز I نبوده و تنها اختلاف در نقش‌مایه‌هاست که این دو فاز را از هم جدا می‌کند. در لایه‌های مربوط به II، چهار عنصر بالایی ناپدید می‌شوند. با این حال، سه عنصر دیگر وجود دارند که هم در I دیده می‌شوند و هم در میان قطعات II حضور دارند. این سه عنصر عبارت‌اند از: «نوارهای افقی پر شده با خطوط مورب متضاد»، «نقش آجری»، و «نوارهای افقی پر شده با خطوط مورب هم‌سان».

بعضی عناصر هم هستند که تنها در میان لایه‌های مربوط به II مشاهده شده‌اند. این عناصر عبارت‌اند از: «نقش نردبانی افقی»، «نقوش تخم‌مرغی پیوسته حول یک محور افقی»، «نوارهای موازی افقی»، و «نوارهای موازی عمودی». در میان عناصر این فاز، سه عنصر دیگر نیز وجود دارد که در فاز III نیز مشاهده می‌شود؛ این عناصر عبارت‌اند از: «خط مارپیچ افقی»، «نوارهای عمودی چسبیده به نوار افقی روی بدنه»، و «نوار عمودی پر شده با خطوط مارپیچ افقی». این امر نشان می‌دهد که فاز II دست‌کم در زمینه نقوش سفالی، مرحله گذار از I را به III نشان می‌دهد، زیرا برخی از عناصر هر یک از این فازها را در خود دارد.

در مورد نقوش فاز III اتفاق جالب توجه و مهمی می‌افتد. در این فاز، خصلت نقش‌ها دگرگون می‌شود. بدین معنا که اگر در فازهای پیش نقش‌ها محصول ترکیب ساده خط‌ها و برخورد از هندسه‌ای ساده بودند، در این فاز، نقش‌مایه‌های پیچیده‌تر، از دل همان هندسه‌های ساده بیرون آمده و تضاد نقش‌مایه و زمینه نیز نمایان می‌شود؛ بدین معنا که برای نخستین بار از رنگ سطح سفال برای نقش موردنظر استفاده شده است. این تضاد را در فازهای پیشین نمی‌دیدیم و پیدایی آن در این فاز به معنای رسیدن ساکنان قلعه‌خان به گونه‌ای دیگر از درک دیداری و فهم خطوط و اشکال است. همچنین در میان نقش‌مایه‌های این فاز، استفاده‌های گسترده‌تری نیز از نقش‌مایه‌های حصیری شده و اشکال هندسی متنوعی با آن‌ها ایجاد گردیده است. نقش‌مایه‌های مختص به این فاز عبارت‌اند از: «مثلث‌های پر شده با نقش حصیری»، «لوزی‌های به هم پیوسته ایجاد شده با نقش حصیری»، «نوارهای افقی دارای نوار مارپیچ به رنگ زمینه»، «نوار افقی دارای نقش

چهارگوش به رنگ زمینه»، و نقش مایه‌هایی که با ترکیب خط‌های افقی، عمودی و مورب ایجاد شده و تمام سطح بیرونی ظرف را در بر می‌گیرد.

فاز III آخرین فاز سفال‌های قرمز، منقوش است. با این حال در هیچ یک از فازها جز نقش مایه‌هایی که محصول ترکیب خطوط و اشکال ساده هندسی بودند، نقش مایه دیگری روی قطعات سفالین قلعه‌خان ایجاد نشده است. نقش مایه‌های گیاهی و جانوری در تمام این فازها، غایب هستند که این امر نیز خود حائز اهمیت است.

در فاز IV سفالینه‌هایی با خمیرمایه خاکستری و سطوح براق و صیقلی جایگزین می‌شوند. با این حال، نقش‌اندازی بر روی سفالینه‌ها همچنان تداوم داشته و این بار به صورت داغ‌دار خود را نمایان می‌کند. بر روی قطعات سفالین این فاز، دو گونه نقش مایه ظاهر می‌شود: الف) نقش مایه‌های شکل‌دار که عبارت‌اند از نوارهای پر شده از نقش حصیری در زیر لبه ظرف؛ ب) نقش مایه‌های بی‌شکل که عبارت‌اند از خطوط افقی، عمودی و مورب نامنظم که در تمام سطوح داخلی و خارجی ظروف دیده می‌شوند. هردوی این گونه‌ها در میان نقش مایه‌های فاز III نیز وجود دارند و این امر، نشان‌دهنده تداوم برخی سنت‌های نقش‌اندازی حتی پس از دگرگونی فنی ظروف سفالین است. در این فاز البته ساخت ظروف با خمیره قرمز نیز در مقیاسی محدود تداوم دارد. بر روی یکی از این ظرف‌ها نیز نقش کنده یک نوار مارپیچ به دور بدنه دیده می‌شود.

فاز V آغاز پایان سفالینه‌های منقوش است؛ زیرا حتی نقش مایه‌های داغ‌دار نیز در این فاز از روی سفالینه‌های خاکستری ناپدید می‌شوند.

نتایج تحلیلی:

فازهای I و II محوطه باستانی قلعه‌خان به نوسنگی جدید تعلق دارند. از این فاز، بقایای اجاق‌ها و بقایای معماری چینه‌ای و خشت و گلی به دست آمده است. توده‌های باریک چینه‌ای که به موازات هم چیده شده‌اند از جمله عناصر معماری این محوطه در این دوران هستند. همچنین در میان یافته‌های این دوران، ظرف بزرگ سفالین با خمیرمایه گیاهی هم وجود دارد که در درون چاله‌ای در زمین جاسازی شده بود. همان‌طور که از تحلیل‌ها می‌توان دریافت، ویژگی‌های کلی سفال‌گری این دو دوره، مشابه هم است. چیزی که بیش از همه باعث تفکیک لایه‌های این دو از هم می‌شود دگرگونی‌های سبکی است، نه فنی یا زمانی.

فاز III به دوره مس تعلق دارد. در این دوره، معماری دچار تطوّر می‌شود. کف‌ها و دیوارهای منقوش با گل اخرا در این دوره نمایان می‌شوند. معماری خشتی همراه با خشت‌های قالبی از این دوره محوطه آغاز می‌شود. سفالینه‌های این دوره در زمینه همه متغیرها (سبک، فن ساخت، شکل و صورت) نسبت به دوره پیشین دگرگون می‌شوند. زیرمتغیرهایی مثل شیوه ساخت، منقوش بودن، یا حالت لبه، نسبت به دوره پیش تغییر نمی‌کنند. با این حال در مورد زیرمتغیرهای دیگر، دگرگونی‌های قابل توجهی به وجود می‌آید. بیشتر ظرف‌های این دوره از قطر لبه کوچک‌تری نسبت به دوره‌های پیش برخوردارند. این امر می‌تواند از دگرگونی

در کاربردهای سفالینه‌های این دوره نسبت به دوره‌های قبل خبر دهد. نقش‌مایه‌های کاملاً متفاوتی در این دوره نمایان می‌شوند؛ هرچند بعضی عناصر مثل «خانه شطرنجی‌های لوزی‌شکل» نشان از تداوم دارد. فن نقش‌اندازی منفی در این دوره بر روی سفالینه‌ها نمایان می‌شود. دگرگونی دیگر مربوط به زیرمتغیر خمیرمایه است. در این دوره، بیشینه سفال‌ها از خمیرمایه کانی (ماسه) برخوردارند؛ کاملاً متفاوت با دوره‌های پیشین. از لحاظ زیرمتغیر پرداخت نیز، نخستین سفالینه‌های دارای سطوح صیقلی قلعه‌خان در لایه‌های مربوط به این دوره نمایان می‌شوند.

فاز IV نخستین دوره عصر مفرغ این محوطه است. در لایه‌های مربوط به این دوره، خشت‌های دارای قالب‌های استاندارد، بقایای انبارهای آذوقه، اجاق‌ها و دست‌افزارهای آشپزخانه‌ای و اشیاء و وسایل فلزی نمایان می‌شود. چند دیوار خاکستری‌رنگ نیز در میان لایه‌های این دوره نمایان است. به‌طور کل، حجم عظیمی از لایه‌های خاکستر در قسمت‌های بالایی این دوره شناسایی شده است. در این دوره، بار دیگر دگرگونی‌های شدیدی در سفال‌گری نسبت به دوره‌های پیشین رخ می‌دهد. یکی از ملموس‌ترین این دگرگونی‌ها تغییر رنگ خمیره سفال‌هاست. هرچند از همان فاز I شاهد حضور سفالینه‌هایی با خمیره در حد خاکستری هستیم، در این دوره، خمیره خاکستری بسیار فراگیر می‌شود؛ هرچند همچنان سفالینه‌های با خمیره قرمز تداوم دارند. قطر لبه‌ها نیز یکبار دیگر افزایش پیدا می‌کند. همچنین گونه‌های جدیدی از ظروف در این دوره نمایان می‌شود که هم از لحاظ شکل و هم خمیرمایه نسبت به دوره‌های پیشین بی‌سابقه است: ظروف دیگ‌مانند و خمره‌ای معروف به آشپزخانه‌ای با شاموت سنگ‌ریزه. بر روی برخی از این ظروف، دوده‌های غلیظ ناشی از حرارت‌دیدگی برجای مانده است. برخی از آنها نیز نه تنها دودزده نبوده، که از سطوحی صیقلی و برآق برخوردار بودند. در این دوره همچنین نخستین آثار استفاده از چرخ نیز برای ساخت سفالینه نمایان می‌شود. هرچند سطح خاکستری-سیاه آنها، امکان نقش‌اندازی با رنگ را از بین می‌برد، اما این به معنای عدم نقش‌اندازی آنها نیست. نقش‌اندازی بر روی سفالینه‌ها این بار به صورت داغ‌دار همچنان بر روی آنها تداوم دارد. نکته جالب در این زمینه، حصیری بودن نقش‌مایه‌هاست؛ نقش حصیری، عنصری است که از نخستین دوره تا این دوره تداوم یافته است.

فاز V نیز به عصر مفرغ تعلق دارد. اما آنچه باعث تفکیک از دوره پیشین شده، دگرگونی در برخی از زیرمتغیرهای آن است. این زیرمتغیرها عبارت از: نقش، قطر لبه، شکل و صورت، پرداخت و فرم لبه. هیچ یک از سفالینه‌های این دوره، دارای نقش نیستند. سنت نقش‌اندازی بر روی سفال از این دوره قطع می‌شود. قطر لبه‌ها در این دوره نیز نسبت به دوره پیش افزایش یافته و به‌نظر، ظرف‌های بزرگ‌تری در این دوره ساخته می‌شوند. در این دوره همچنین اشکال نوینی نمایان می‌شوند. پرداخت سطحی ظرف‌ها نیز دچار دگرگونی می‌شود. تعداد ظرف‌های بدون پوشش این دوره به نسبت ظرف‌های پوشش‌دار از تمام دوره‌های پیش بیشتر است. همچنین برای نخستین بار نسبت به دو دوره پیش، کمترین سفالینه‌های این دوره از سطحی

صیقلی برخوردارند. خمیرمایه ترکیبی نیز بار دیگر در این دوره افزایش می‌یابد. چنانچه از نتایج می‌توان فهمید، سفال‌گری در قلعه‌خان طی این پنج فاز، فرایندی کاملاً تطوّر را پشت سر گذاشته است. در هر فاز در کنار تداوم برخی زیرمتغیرها، زیرمتغیرهای دیگری هم دگرگون می‌شوند و در طول این پنج فاز زمانی تقریباً همه زیرمتغیرها دست‌کم یک‌بار هم تغییر و هم تداوم را تجربه می‌کنند. با این حال همان‌طور که مشاهده می‌شود این دگرگونی‌ها و تداوم‌های سفالی در بستری رخ می‌دهند که دیگر عناصر مربوط به فرهنگ مادی قلعه‌خان را نیز دربرمی‌گیرد. از این رو دگرگونی‌های سفال‌گری در هر فاز تنها با قرار دادن آن در ارتباط با دیگر عناصر فرهنگی جامعه انسانی همان دوره قابل درک و تفسیر است. بنابراین همان‌طور که در بخش پیش رو تشریح خواهد شد، می‌توان و باید از بطن تطوّر در سفال‌گری، تطوّر در زندگی اجتماعی اجتماعات پیش از تاریخی ساکن در قلعه‌خان را بیرون کشید.

داده باستان‌شناختی، پوشش فرهنگی / اجتماعی و اجتماعات انسانی قلعه‌خان:

مطالعات انجام شده روی سفالینه‌های قلعه‌خان می‌تواند جنبه‌هایی را از تطوّر اجتماعی به‌وقوع پیوسته در اجتماعات ساکن در این محوطه از آغاز تا پایان عصر مفرغ بر ما نمایان سازد. زیرا پیدایی سفال و ظروف سفالین نیز مانند هر پدیده فرهنگی دیگر از بطن کنش و منش نیت‌مندانه و اجتماعی انسان بیرون می‌آید؛ کنش و منشی که در درون شبکه به‌هم‌پیوسته‌ای صورت می‌گیرد که همه عناصر زیست‌بوم را دربردارد (Ingold, 2000). همان‌طور که در تحلیل‌ها به‌دست آمد، هرچند سفالینه‌های مربوط به دوره نوسنگی قلعه‌خان جزو اولین سفالینه‌ها نیستند، با این حال در گروه سفالینه‌های اولیه‌ای جای می‌گیرند که فاقد حرارت‌دیدگی و پخت بهینه هستند. در میان آن‌ها نیز خمیره‌های احتمالاً مخصوص ذخیره مواد غذایی دیده می‌شود. نقش‌های روی سفالینه‌ها نیز در این دوران چندان متکثر و متنوع نیست. برای استقرار روستایی که واحد خانواده هسته‌ای در آن محوریت داشته باشد، تولید سفالینه در کنار دیگر مواد مورد نیاز در درون ساختارهای خانوادگی صورت می‌گرفته است. چنین الگویی برای لایه‌های نوسنگی قلعه‌خان نیز محتمل به نظر می‌رسد.

با این حال، میان فازهای I و II هرچند هر دو از لحاظ گاه‌نگاشتی به نوسنگی جدید تعلق دارند، شکاف قابل توجهی به‌ویژه در نقش‌مایه‌ها دیده می‌شود. در حال حاضر و با توجه به همین میزان شواهد موجود تنها می‌توان احتمال داد که علی‌رغم دوره I که تنوع نقش‌مایه در آن اندک است، نقش‌های ظروف سفالین فاز II نیت‌مندانه و بنا به منظوره‌های اجتماعی خاصی که تاکنون بر ما پوشیده است، متنوع و متفاوت شده‌اند. شاید یکی از علّت‌های به‌وجود آمدن این شکاف نسبتاً عمیق میان نقش‌مایه‌های دوره نوسنگی جدید I و نوسنگی جدید II قلعه‌خان، در همین تغییر نگرش فاعلان انسانی و احتمالاً اجتماعی‌تر شدن سفالینه‌ها بوده که به آن‌ها معانی و کاربردهای دیگری بخشیده بوده است. ضمن اینکه باید توجه داشت در فاز II لبه طرف‌ها نیز حالت‌های متنوعی را به‌خود می‌گیرند و میزان تنوع در آن‌ها نسبت به فاز پیشین بیشتر می‌شود. این شواهد و نیز افزایش تعداد ظرف‌های با قطر

لبه‌های بیش‌تر در فاز II ما را بر آن می‌دارد تا چنین نتیجه‌گیری کنیم که ظروف سفالین این فاز، رفته‌رفته خود را در مناسبات و هنجارهای اجتماعی یافته و از معانی ورای کاربردشان برخوردار می‌شوند؛ هرچند احتمالاً (بر مبنای کیفیت و فن ساخت) هنوز محصولاتی خانگی هستند.

همین روند احتمالی ورود سفالینه‌ها به عرصه‌های اجتماعی‌تر با سفالینه‌های عصر مس این محوطه به اوج می‌رسد. در این‌جا به نظر می‌رسد سازندگان سفالینه‌ها به حد مطلوب حرارت برای پخت آن‌ها پی برده بودند. همچنین در ظروف سفالین این دوره، عناصر نوینی نیز ظاهر می‌شوند که به پرداخت آن‌ها مربوط هستند (صیقلی کردن سطح بیرونی‌شان). گونه‌گونی نقش‌مایه‌ها و ظهور نقش‌مایه‌های پیچیده در کنار فرم‌های ساده در اندازه کاسه‌های معمولی، نشانه‌هایی از تغییر رفتارهای اجتماعی انسان‌ها است. هرچند با توجه به سطح محدود داده‌ها و شواهد موجود نمی‌توان ماهیت این دگرگونی‌ها را فهمید، اما بر مبنای همین شواهد می‌توان نقش و جایگاه سفالینه‌ها را به نسبت دوره‌های پیشین، پررنگ‌تر و برجسته‌تر دانست. با این حال، ظهور نقش‌مایه‌های «شلخته» (عبارت از خطوط طویل، سرگردان و بی‌شکل) و بی‌دقتی در ترسیم نقش‌مایه‌هایی مشخص روی برخی ظروف می‌تواند نشانه‌ای برای دگرگونی احتمالی دیگری در زمینه معنا و کاربرد نقش‌مایه‌ها بر روی سفالینه‌ها باشد. نمی‌توان وجود این نقش‌مایه‌های شلخته و بی‌دقت را به سادگی به معنای بی‌اهمیت بودن‌شان برای سازندگان تلقی کرد. این نوع نقش‌مایه‌ها در کنار نقش‌مایه‌های هنرمندانه و پیچیده می‌تواند از تفاوت در بافت‌های استفاده و حتی ساخت و پرداخت خبر دهد. به هر حال ظروف سفالین در این دوره، گستره‌ای از فعالیت‌های روزمره خانگی تا جشن‌ها و مراسم اجتماعی و آیینی را شامل می‌شدند و مطمئناً ساخت و پرداخت‌شان نیز به همین میزان گسترده و گونه‌گون بوده است. البته باید توجه داشت که میان فازهای II و III از لحاظ لایه‌شناختی یک فترت فرهنگی حدوداً یک‌صدساله وجود داشته است. عدم سکونت یک‌صدساله در این محوطه و سکنی‌گزینی مجدد مردم در آن، مقارن است با به‌وقوع پیوستن چنین تطوراتی. هرچند با توجه به وجود تداوم‌هایی در متغیرهای مختلف، نمی‌توان چنین حکم کرد که مردمان فاز II کاملاً متفاوت از مردمان فاز III بوده‌اند.

دگرگونی‌هایی که در فاز IV و مقارن با آغاز دوره مفرغ روی سفالینه‌ها روی می‌دهد گویی یک گسست ریشه‌ای است؛ هرچند هنوز هم نقش‌مایه‌های حصیری، نقش‌های شلخته (این‌بار با فن داغ‌دار) بر روی سفالینه‌های خاکستری تداوم دارند و ما را از نادیده گرفتن روندهای تطوری درون محوطه‌ای بر حذر می‌دارند. با این حال، میان فازهای III و IV از لحاظ گاه‌شناختی فترت فرهنگی قابل توجه هزار ساله‌ای وجود دارد. بدین ترتیب که هزار سال پس از متروک شدن محوطه در پایان فاز III، استقرار مجدد در آن هم‌زمان است با این دگرگونی‌های گسترده. این خود احتمال حضور مردمانی دیگر را تقویت می‌کند، اما اگر نخواهیم شتاب‌زده قضاوت کنیم، باید تداوم‌ها و دگرگونی‌های حاصل از تغییر در سبک زندگی یک اجتماع واحد را نیز در نظر آوریم. بدین شکل که اجتماعی واحد نیز در صورت پشت سر گذاشتن دگرگونی‌هایی

گسترده در سبک زندگی می‌تواند پذیرای تغییرات بنیادین در صورت‌های مادی خویش باشد. روشن است که دگرگونی‌های سبکی نیز خود معلول علت‌های گونه‌گونی از جمعیت‌شناختی و جامعه‌شناختی گرفته تا زیست‌شناختی و محیطی هستند که باید در کنار یکدیگر مورد سنجش قرار گیرند.

فن ساخت سفالینه‌ها با توجه به ظاهر آن‌ها کاملاً دگرگون می‌شود. به‌کارگیری کوره‌های بسته و استفاده از چرخ‌های سفال‌گری، دو نشانه‌ای هستند برای خارج شدن ساخت این مصنوعات از چرخه تولیدات خانگی و حرکت آن‌ها به سمت تولید تخصصی. ظهور نوع دیگری از سفالینه‌های موسوم به «آشپزخانه‌ای» همراه با دوده‌های حاصل از حرارت‌دیدگی‌های شدید و مکرر و فرم‌های خاصی که یادآور ظروفی مانند دیگ یا قابلمه است، دگرگونی‌های گسترده‌ای را در رفتارها و کنش‌های فاعلان انسانی این محوطه نمایان می‌کنند. جدا شدن ظروف دارای ساخت پرهزینه (ظرف‌های سیاه- خاکستری) و ظروف کم‌هزینه‌تر (آشپزخانه‌ای) از لحاظ جامعه‌شناختی، پدیده کوچکی نیست. این امر می‌تواند نشان‌دهنده ظهور دو عرصه کاملاً متفاوت در معانی و کاربردهای سفالینه‌ها باشد. پیدایش طیف گسترده‌تری از فرم‌ها و اشکال سفالی در مورد ظروف خاکستری - سیاه، این شکاف را به کلی معنادار می‌کند. گویی ظروف خاکستری - سیاه از جایگاه اجتماعی متفاوتی نسبت به ظروف قرمز برخوردار شده‌اند؛ چه این تفاوت در بافت خانگی باشد و چه در بستر گسترده‌تر اجتماعی رخ نموده باشد.

جالب اینجاست که در فاز بعد در همان حال که از میزان ظروف خاکستری - سیاه کاسته می‌شود بر ظروف دارای خمیره قرمز و آشپزخانه‌ای افزوده شده و درعین حال، فرم‌های سفالینه‌های خاکستری - سیاه نیز متنوع‌تر می‌شوند. در فاز V دیگر از نقش‌مایه‌های داغ‌دار روی ظروف خبری نیست. گویی نقشی که آن‌ها در فازهای پیشین بر عهده داشته‌اند در این فاز بر دوش فرم‌های متنوع‌تر و افزوده‌هایشان گذاشته شده است. به هر حال، پیچیدگی و گونه‌گونی سفالینه‌ها و سفال‌گری در فازهای متعلق به دوره مفرغ قلعه‌خان همراه با شواهد متعددی که از جایگاه‌هایی مانند انبار، آشپزخانه یا اجاق در میان لایه‌های مربوط به این فازها به دست آمده، به‌خوبی مبین به وقوع پیوستن دگرگونی‌های اجتماعی گسترده‌تری است. اشیاء مفرغی را نیز اگر به این شواهد بیفزاییم گسترده این دگرگونی‌ها برایمان ملموس‌تر جلوه می‌کند. با این حال همچنانکه با پیگیری تطوّر سفال‌گری قلعه‌خان تا پایان عصر مفرغ مشاهده می‌شود، دست‌کم در مورد سنت سفال‌گری، واقعاً ضرورتی ندارد که حتماً پای اقوام جایگزین شونده را به میان کشیم. آنچه مسلم است، مجموعه‌ای از عوامل مختلف بیرونی و درونی در ترکیب با یکدیگر این دگرگونی‌های زمانی را موجب شده‌اند.

نتیجه‌گیری:

قرون هجده و نوزده، سرشار از اندیشه‌های تطوّر در رویکردهای گونه‌گونی از زیست‌شناسی گرفته تا انسان‌شناسی بود. هرچند تطوّر مستقیم جوامع در سنت‌های رومی و مسیحی ریشه دارد، با این حال در عصر

روشن‌گری تحت تأثیر آموزه‌های مسیحی هر تطواری به سمت خیر مطلق و بلوغ فرهنگی زندگی انسان بوده است (Renfrew and Bahn, 2005:50). اشخاصی مانند اسپنسر تحت تأثیر آموزه‌های روشن‌گرانه چنین می‌اندیشیدند که همه چیز، از عناصر مادی و طبیعی بی‌جان، گرفته تا جانداران و در رأس همه آن‌ها انسان، در کنار و هماهنگ با یکدیگر، اما جدای از هم مسیر تکاملی مختص به خود را به سمت تعالی و پیشرفت طی می‌کند. این دیدگاه سخت مغایرت داشت با دیدگاه زیست‌شناسانی چون داروین، که دیدگاه‌هایی بافتی‌تر به تطورات داشته و به هیچ‌روی آن‌ها را هم‌ردیف با پیشرفت و تعالی به حساب نمی‌آوردند. نگرش‌های غیر مدرسی داروین درباره تطوّر اندام‌واره‌های محصور در محیط البته اثرات شگرفی بر فلسفه و انسان‌شناسی قرن نوزدهم برجای گذاشت؛ هرچند اشخاصی چون مورگان، سرویس، ارل و وایت نیز در مورد جوامع انسانی همان خط سیر مستقیم و رو به تعالی را تداوم بخشیدند که میراث اندیشه‌های قرن هجدهمی اسپنسر و دیگر روشن‌گران بود. طبقه‌بندی جوامع به دسته‌های تکاملی، محصولی از همین نوع نگاه است. در این دیدگاه هر جامعه واحدی بدون اثرپذیری از عناصر بیرونی از درون، تطوراتی را به سمت بلوغ پشت سر می‌گذارد و در نهایت به بلوغ مطلوب خویش می‌رسد.

با این حال آنچه از تطوّر داروینی بیرون می‌آید نه تعالی است و نه دگرگونی‌های درونی؛ چیزی که هست اصلاح موجودات، مبتنی بر وضعیت آن‌ها در محیط‌های خاصی است که درونش زندگی می‌کنند. هرچند باستان‌شناسان نو با تفاسیر خاص خود از تطوّر‌گرایی داروینی، توجه خویش را به نظام‌های فرهنگی و همبستگی اجزا آن‌ها معطوف داشته و عوامل بیرونی را از جمله اثرات محیطی، بر اجتماعات انسانی مسلم فرض کرده و فرهنگ را تنها ابزاری برای انطباق دانستند، با این حال کارشان در نهایت به نادیده گرفتن اصل تطوّر داروینی انجامید؛ این اصل که هر فرد جاندار براساس کنش‌ها و تصمیم‌هایش در درون محیط، امکاناتی را برای دگرگونی و انطباق با همان محیط فراروی خویش گشوده می‌یابد. از همین رو هم هست که این‌گونه تطوّر را از نو بایستی مدنظر قرار داد.

بوم‌شناسی زیستی انسان، امکانی نوین را برای تبیین نوع بودن او در جهان فراهم نموده است (Ingold, 2000). در این جا دیگر تقسیم‌بندی جزم‌اندیشانه‌ای چون عوامل بیرونی و درونی وجود ندارد. تنها چیزی که هست، یک زیست‌بوم دارای عناصر به هم پیوسته متشکل از نقاط شبکه‌ای به هم متصل است که در ارتباط و اثرگذاری مستقیم با یکدیگرند. از این منظر، قلعه‌خان در درون بافت بوم‌شناختی‌اش معنا می‌یابد و تطوّر در سفال‌گری آن نیز تنها هنگامی ملموس می‌شود که اجزای این کل به هم پیوسته در کنار هم دیده شوند. چنانکه دیدیم تطوّر سفال‌گری در قلعه‌خان هرچند رو به پیچیدگی بوده، اما یک تعالی فناورانه جدای از بافت‌های بوم‌شناختی‌اش (که خود اجتماع انسانی و ویژگی‌های خاص آن را نیز شامل می‌شود) محسوب نمی‌شود. آهنگ دگرگونی‌ها و تداوم‌ها در سفال‌گری قلعه‌خان چنان هارمونیک و آهسته و پیوسته است که پی‌گیری‌اش تنها حالی به‌حالی شدن یا از صورتی به‌صورتی دیگر گشتن آن را بر ما نمایان می‌کند. برای درک

این آهنگ هنجارین و پیوسته ضرورت دارد که اجزای فرهنگی و محیطی به هم پیوسته زیست‌بوم قلعه‌خان را در هر یک از فازهای زمانی، هم‌زمان و در کنار هم سنجید. این کل به هم پیوسته، متشکل است از عناصری چون سازمان اجتماعی، ساختار اجتماعی، سنت‌های فرهنگی، اجتماعات پیرامونی، قابلیت‌های محیطی و عناصر زیست‌شناختی. اگر از این منظر به تطوّر سفال‌گری قلعه‌خان تا پایان عصر مفرغ بنگریم، با دگرگونی‌های آهنگین صورت‌هایی مواجه می‌شویم که در درون بافت‌های «کل‌گرا»^۱ی خاصی پیدایش یافته‌اند. آنچه از این پژوهش در مورد تطوّر فرهنگی این محوطه می‌توان نتیجه گرفت، چنین است:

چنانچه بررسی سیر تطوّر سفال‌گری قلعه‌خان نشان می‌دهد دگرگونی‌های سبکی - فنی سفالینه‌ها الزاماً و در همه‌جا نشان‌دهنده گسست و فاصله زمانی نیستند. دگرگونی سبکی میان فاز I و II، نیز دگرگونی‌های سبکی / میان فازهای IV و V، هیچ‌یک پیرو یک فاصله زمانی قابل توجه رخ نداده‌اند. همچنین سفال‌گری قلعه‌خان از فاز I تا V ترکیبی از توالی ممتد و ناممتد را پشت سر گذاشته است. توالی ممتد زمانی اتفاق می‌افتد که عناصر فرهنگی در طول زمان تداوم داشته باشند. اگر میان دو دوره، گسست فرهنگی و زمانی وجود داشته باشد و نهشته‌ها نیز آن را تأیید کنند، در این صورت توالی ناممتد به وقوع پیوسته است.

سیر تطوّر سفال‌گری قلعه‌خان نیز همان‌طور که دیدیم ترکیبی است از تداوم‌ها و دگرگونی‌های پیاپی عناصر گونه‌گون. در این جا شاهد دگرگونی‌های چندجانبه هستیم. بدین معنا که نمی‌توان یک خط سیر رو به پیش و مستقیم را در مورد تطوّر سفال‌گری در قلعه‌خان ترسیم کرد. سیر تطوّر سفال‌گری در این استقرار تا پایان دوره مفرغ، مسیری ماریپیچ و دورانی را طی می‌کند و هیچ‌گاه در آن شاهد گسست‌های فراگیر و همه‌جانبه نیستیم (حتی با آغاز دوره IV که پس از یک گسست زمانی طولانی پدیدار شده است). به همین دلیل هم هست که پیشنهاد می‌شود این پدیده فرهنگی در کنار دیگر عناصر زیست‌بوم قلعه‌خان به صورت همه‌شمول و در ارتباط با یکدیگر بررسی شود. تنها با پیمایش چنین راهی است که می‌توان به علت‌های این دگرگونی - تداوم‌ها پی‌برد و علاوه بر آن، جایگاه اجتماعی سفالینه‌ها را در هر دوره‌ای مشخص کرده و با یکدیگر مقایسه نمود. از این رو این نوشتار تنها قطعه‌ای را در میان قطعه‌های چندگونه پازل قلعه‌خان تشکیل می‌دهد و تنها پس از فراهم شدن قطعات دیگر و در کنار هم قرار دادن‌شان است که می‌توان به تصویری جامع از روندهای فرهنگی این محوطه باستانی در طول زمان دست یافت.

منابع:

- Dunnell, R.C., 1978, Style and Function: A Fundamental Dichotomy, *American Antiquity*, 43(2): 192-202
- Ingold, T., *The perception of the environment, Essays in livelihood, dwelling and skill*, Routledge
- Lyman R. L. and M. J. O'Brien, 2001, The direct historical approach, analogical reasoning and theory in Americanist archaeology, *Journal of archaeological method and theory*, 8(4)
- Lyman R. L. and M. J. O'Brien, 2004, History and explanation in archaeology, *Anthropological today*, 4
- Murray, T., 2002, Evaluating evolutionary archaeology, *World archaeology*, 34(1): 47-59
- Preucel, R. and I. Hodder, 1996, *Contemporary archaeology in theory*, Blackwell
- Renfrew, C. and P. Bahn, 2005, *Archaeology; Key concepts*, Routledge
- Shennan, S., 2000, Population, culture history and the dynamics of culture change, *Current anthropology*, 41(5)
- , 2002, *Genes, memes and human history: Darwinian archaeology and cultural evolution*, Thames and Hudson

Archive of SID

جدول‌ها و طرح‌ها

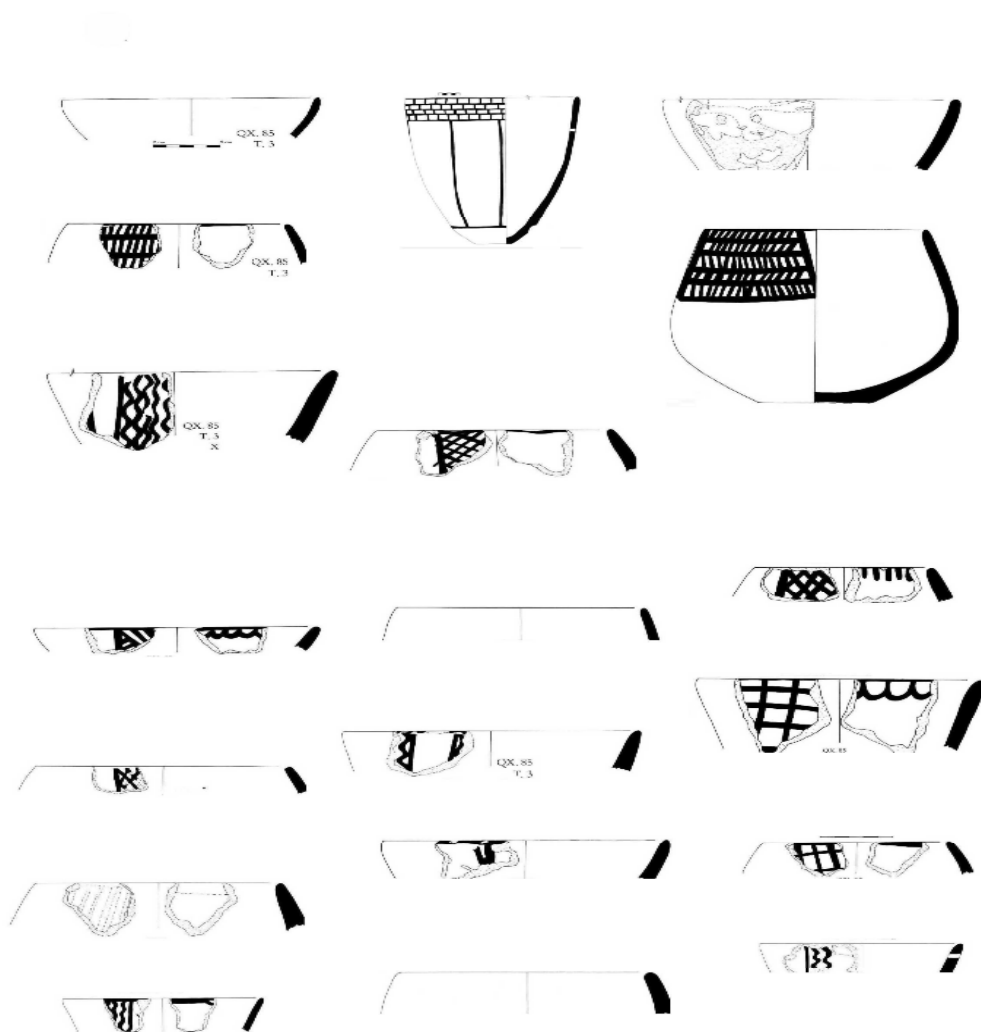
لایه/دوره	تعداد	۱ تا ۵	۵ تا ۱۰	۱۰ تا ۱۵	۱۵ تا ۲۰	۲۰ تا ۲۵	۲۵ به بالا	منقوش	نامنقوش	فن دست	فن چرخ	خاکستری	قرمز	نخودی	گیاهی	ترکیبی	ماسه	صیقلی	آشپزخانه‌ای	صاف	داخل	خارج
I 1 15	۲۲	۰	۱	۱۰	۸	۳	۰	۱۸	۳	۲۱	۰	۲	۱۲	۵	۹	۱۰	۰	۰	۰	۱۱	۱۰	۰
II 16 25	۲۱	۰	۱	۵	۷	۸	۰	۲۱	۰	۲۱	۰	۰	۱۳	۴	۷	۱۱	۰	۰	۰	۱۳	۳	۵
III 26 39	۲۴	۰	۳	۱۳	۶	۳	۰	۲۰	۴	۲۴	۰	۱	۲۲	۱	۱	۳	۱۹	۱۲	۰	۱۶	۶	۲
IV 40 44	۱۸	۰	۱	۶	۱۱	۰	۰	۸	۱۰	۱۴	۲	۱۳	۵	۰	۰	۲	۱۶	۱۱	۳	۹	۴	۵
V 45 49	۲۲	۰	۲	۸	۱۰	۰	۳	۰	۲۲	۱۵	۲	۱۰	۱۱	۰	۰	۱۲	۹	۳	۱۰	۷	۱۱	۴

جدول ۱: جدول تحلیل کلی

بدون پوشش	پوشش غلیظ	پوشش متوسط	پوشش رقیق		پخت کافی	پخت متوسط	پخت ناکافی	
۶	۹	۷	-	I	۵	۷	۶	I
۳	۶	۱۱	۱	II	۳	۱۰	۵	II
۱	۶	۹	۸	III	۲۱	-	۲	III
-	۱۲	۴	۲	IV	۱۸	-	-	IV
۸	۶	۶	۲	V	۲۲	-	-	V

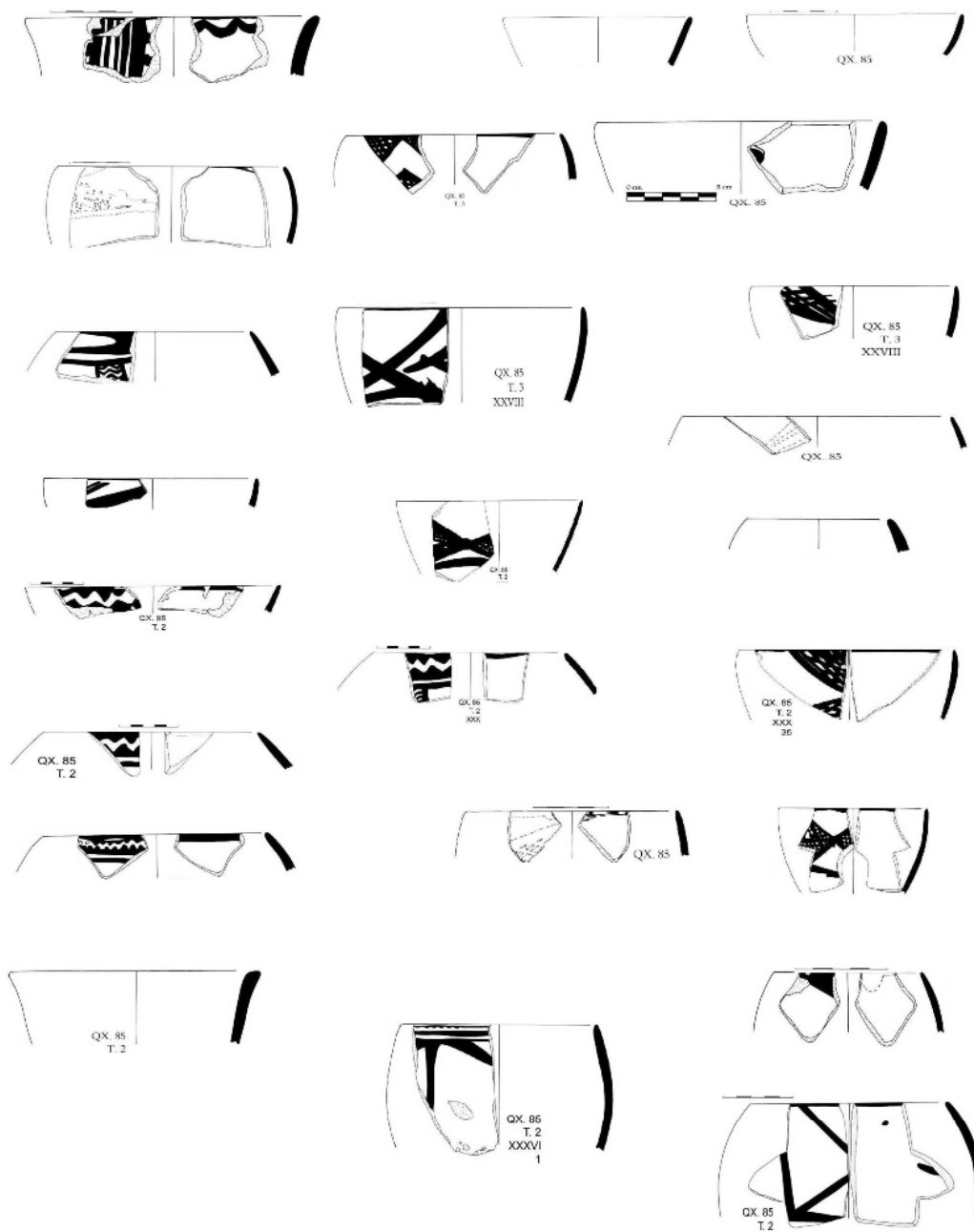
*																		*			V
	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*								*	*	*	II
							*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	I
											*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	

جدول ۲: جدول پراکنندگی نقش مایه‌ها در میان دوره‌ها

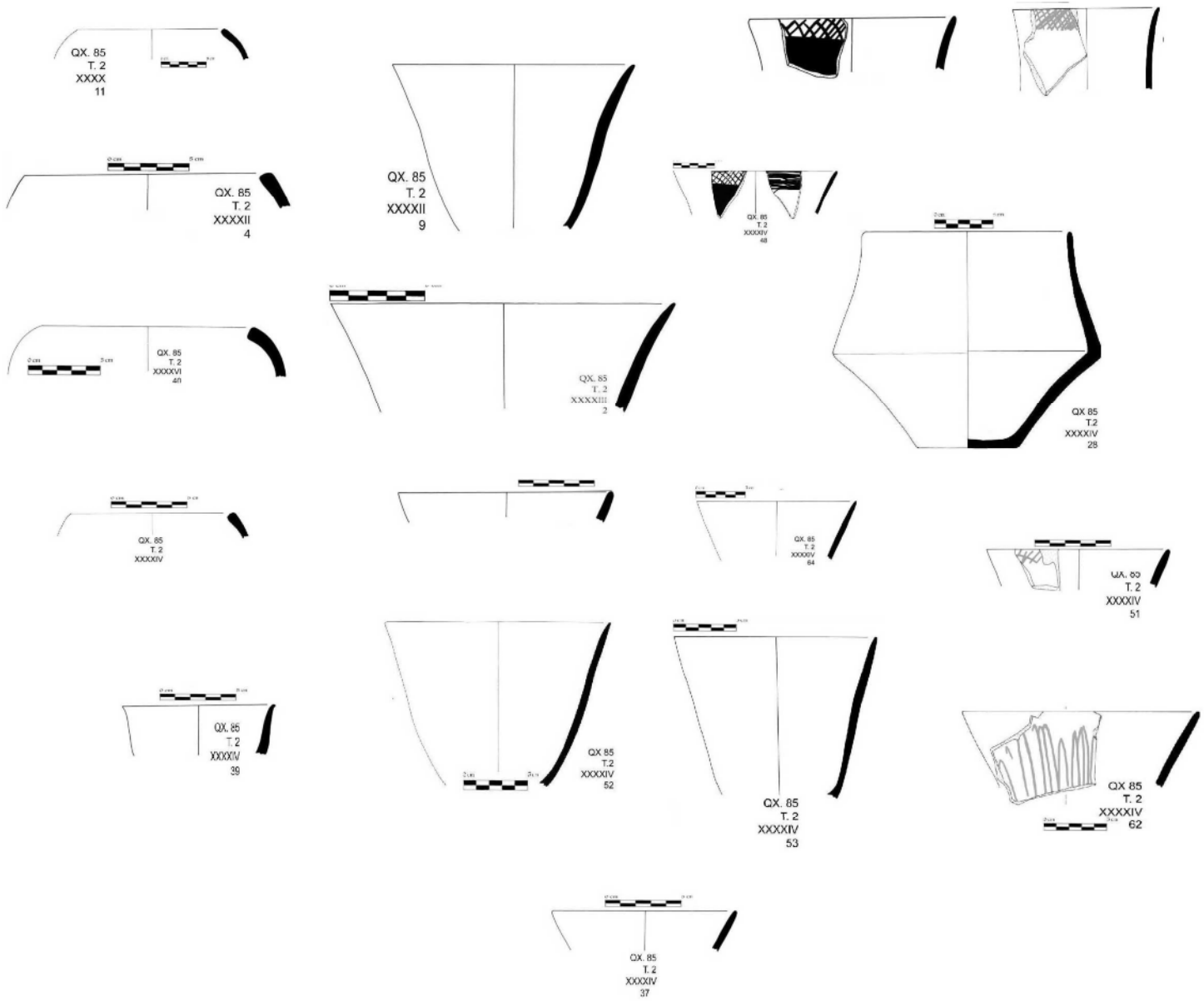


Arc

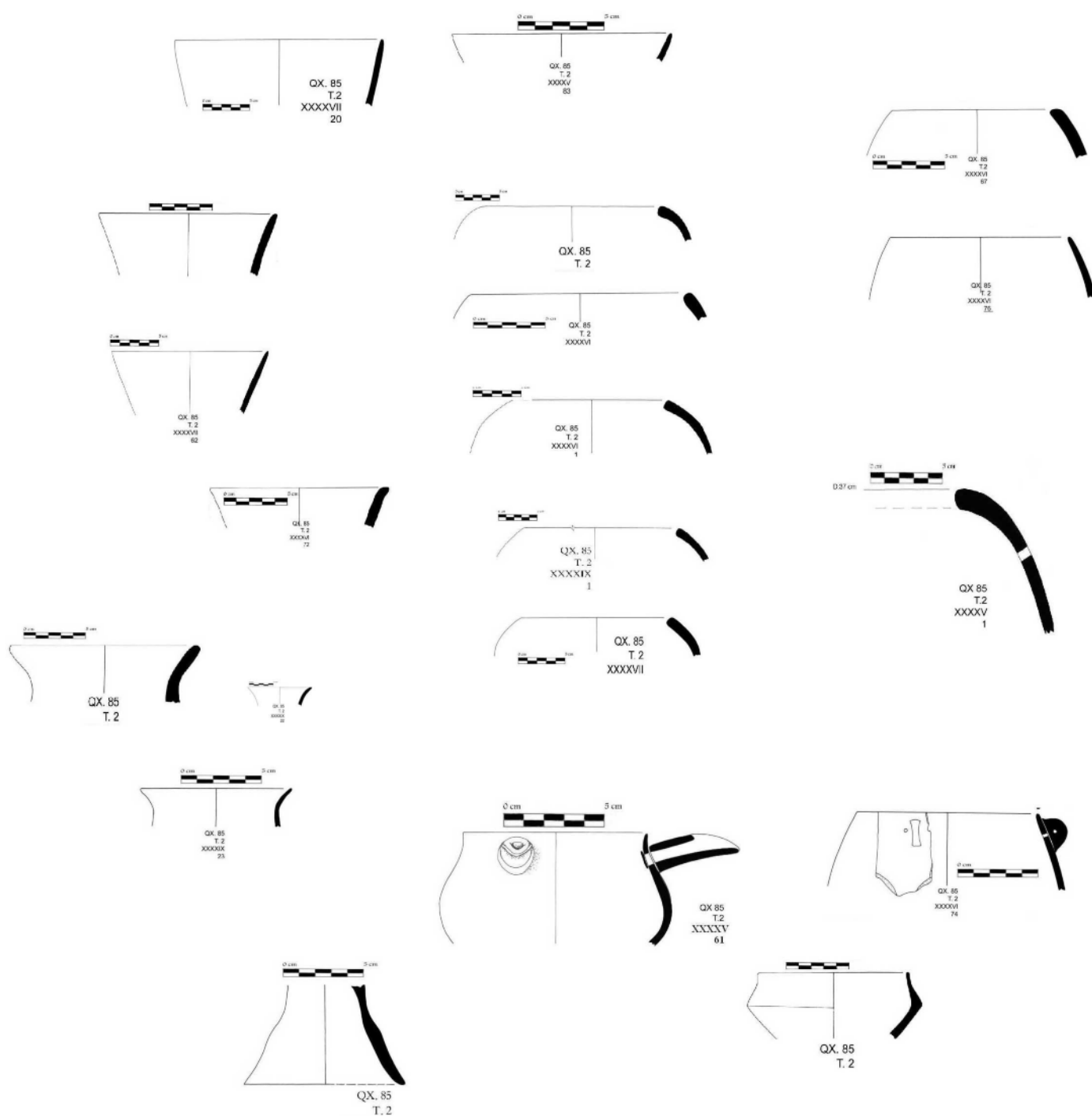
طرح ۱: مجموعه قطعات سفالین فرم‌دار



طرح ۳: مجموعه قطعات سفالین فرم‌دار III



طرح ۴: مجموعه قطعات سفالین فرم‌دار IV



طرح ۵: مجموعه قطعات سفالین فرم‌دار V